

نقد و بررسی نظریه «عقول» و تأثیر آن در فهم صدرا از آیات قرآن

دکتر علی ارشد ریاحی*

چکیده

در این مقاله نظریه «عقول» و تأثیر آن در برداشت‌های صدرا از آیات قرآن مورد نقد و بررسی قرار گرفته است. به این منظور کلیه کتاب‌های صدرا اعم از تفسیری و فلسفی، مطالعه قرار گرفته و مواردی که او تحت تأثیر نظریه «عقول» معنایی خلاف معنای ظاهر آیات ارائه داده، جمع آوری شده است. سپس با توجه به سایر آیات، روایات، قراین عقلی، شأن نزول و قراین لفظی معنای آن آیات به دست آمده و با توجه به خصوصیات که برای عقول (در فلسفه) اثبات شده است، صحت و سقم برداشت‌های صدرا از آن آیات، معلوم شده و انطباق آن آیات بر عالم عقول، مورد نقد و بررسی قرار گرفته است. در این تحقیق و بررسی به این نتیجه دست یافتیم که جز در ۳ مورد، در سایر موارد (حدود ۲۰ مورد) تفسیر صدرا و فهم او از آیات قرآن غیر قابل قبول است.

واژه‌های کلیدی: ۱- عقول ۲- صادر اول ۳- عقل فعال ۴- قاعده امکان اشرف ۵- قاعده الواحد ۶- افلاک

۱. مقدمه

تأثیر پیش دانسته‌های مفسر در فهم او از آیات قرآن موضوعی است که باید مورد دقت قرار گیرد تا از برداشت‌های غلط جلوگیری شود. این تأثیر در مورد صدرا در بسیاری از کتب او، از قبیل تفسیر القرآن الکریم، اسرار الآیات... به وضوح دیده می‌شود. هرچند برخی از مفسرین، از قبیل علامه طباطبایی (در المیزان) به طور پراکنده و به ندرت به آرای صدرا اشاره کرده‌اند، ولی تاکنون تحقیقی پیرامون موضوع این مقاله نوشته نشده است.

* استادیار دانشگاه اصفهان

یکی از آرای فلسفی صدرا که تأثیر بسیاری در تفسیر او داشته است، نظریه «عقول» است. از نظر صدرا سه نوع عالم وجود دارد: یکی عالم مجردات تام که عالم عقول نامیده می‌شود، دیگری عالم مجردات مثالی و سوم عالم مادی.

عالم مادی همین عالم اجسام است که دارای ماده اولی، قوه، استعداد و حرکت است. عالم مجردات تام عالم موجوداتی است که عاری از ماده اولی و کلیه خواص آن است. عالم مجردات مثالی عالمی است که هر چند فاقد ماده و قوه است، ولی دارای برخی از خواص اجسام مادی، از قبیل شکل، وضع و امتداد است.

عالم مجردات تام دارای دو نوع کثرت است: یکی کثرت طولی و دیگری کثرت عرضی. بنابراین دو نوع عقل وجود دارد: عقول طولی و عقول عرضی.

عقول طولی مجردات تامی‌اند که در طول یکدیگر قرار گرفته‌اند، به طوری که هر کدام علت عقل بعدی و معلول عقل قبل از خود هستند، یعنی بین آن‌ها رابطه علیت برقرار است. عقول عرضی به مجردات تامی گفته می‌شود که بین آن‌ها رابطه علیت برقرار نیست، بلکه همه آن‌ها از آخرین عقل طولی، یعنی عقل فعال به وجود آمده‌اند و به عبارت دیگر همه در عرض هم، معلول یک علت واحدند.

در این مقاله تأثیر نظریه عقول به طور کلی، یعنی موجودات مجرد تامی که قبل از عالم‌های دیگر ایجاد شده‌اند، بر فهم صدرا از آیات قرآن، مورد بررسی قرار می‌گیرد. تأثیر خصوص نظریه «عقول عرضی» که ارباب انواع و یا مثل افلاطونی نیز نامیده می‌شوند، باید در مقاله دیگری مورد بررسی قرار گیرد.

۲. نظریه «عقول» در فلسفه ملاصدرا و نقد آن

عقول عبارتند از مجردات تامی که واسطه فیض خداوند هستند، یعنی خداوند ابتدا آن‌ها را و سپس به وسیله آن‌ها، عالم مادی را ایجاد نموده است. این مجردات از صادر اول، یعنی نخستین موجودی که از واجب الوجود بالذات صادر شده است، شروع می‌شوند. بنابراین در این جا ابتدا پیرامون صادر اول و سپس در مورد سایر عقول بحث می‌کنیم.

۲.۱. صادر اول و اثبات تجرد آن

منظور از تقدم صادر اول و نخستین بودن آن، تقدم رتبی و وجودی است، نه زمانی، و این تقدم نسبت به موجودات متعین است، یعنی در مقایسه با مخلوقات خاصی است که هر کدام آثار خاصی دارند. اولین موجودی که از واجب الوجود ناشی شده است، وجود منبسطی است که به آن عماء، مرتبه جمع، حقیقت حقایق و حضرت احدیت جمع گفته می‌شود، لکن مراد از این ناشی شدن، علیت و مخلوقیت نیست، زیرا علیت از آن نظر که علیت است،

میانیت بین علت و معلول را اقتضا می‌کند، بنابراین علیت و خالقیت در مقایسه با موجودات خاص متعین است. این سخن حکما که عقل اول نخستین صادر است، نسبت به صادرهای دیگر و مخلوقات متباین است، یعنی در میان مخلوقاتی که به وسیله واجب ایجاد شده‌اند، صادر اول تقدم رتبی دارد (۲، ج: ۲، ص: ۳۳۱).

برای اثبات مجرد صادر اول ادله‌ای اقامه شده است که به ذکر دو دلیل کفایت می‌کنیم:

۱.۱.۲. **دلیل اول (۳، ص: ۱۸۸):** ذات واجب الوجود در نهایت کمال، فعلیت، وجوب و وحدت است، بنابراین، طبق قاعده الواحد (از واحد جز واحد صادر نمی‌شود) باید صادر اول، واحد و بسیط و از ترکیب خارجی و قوه و استعداد مبرا باشد و در ذات و فعلیت خود از غیر واجب الوجود بی‌نیاز باشد، تا بتواند واسطه فیض وجود از واجب به سایر مخلوقات باشد. بنابراین صادر اول نمی‌تواند صورت و عرض باشد، زیرا این دو از موضوع و ماده تأخر دارند. هم‌چنین محال است ماده و یا جسم باشد، زیرا ماده به صورت نیازمند است و جسم مرکب از ماده و صورت و در نتیجه نیازمند به آن دو جزء است. صادر اول نفس نیز نمی‌تواند باشد، زیرا نفس در تشخیص و فاعلیت خود به ماده تقوم دارد. بنابراین صادر اول جوهر مجرد تام است.

۲.۱.۲. **دلیل دوم (۲، ج: ۷، ص: ۲۶۳):** بین مقتضی و مقتضا (علت تامه و معلول) باید ملایمت و مناسبت ذاتی باشد، بنابراین صادر اول باید با واجب الوجود بالذات بیشترین و کامل‌ترین مناسبت قابل تصور را نسبت به هر ممکن دیگری داشته باشد. پس صادر اول باید بالاترین و بسیط‌ترین جوهر مجرد باشد.

۲.۲. اثبات سایر عقول

۱.۲.۲. **دلیل اول (همان):** با توجه به قاعده امکان اشرف می‌توان گفت: بدون شک مجرد تام از سایر مخلوقات مادی اشرف است. از طرف دیگر می‌دانیم که وجود، حقیقت واحد دارای مراتب است و مجرد تام یکی از مراتب این حقیقت واحدی است که تمام مراتب آن ممکن است، بنابراین جوهر مجرد تام ممکن اشرفی است که باید قبل از مادیاتی که از آن پایین‌ترند، موجود شده باشد.

۲.۲.۲. **دلیل دوم (همان، ص: ۲۶۴):** نفس انسانی فاقد صور ادراکی است و سپس دارای آن‌ها می‌شود، یعنی از قوه خارج و به فعلیت نایل می‌گردد. خارج کننده او از قوه به سوی فعلیت محال است خود او باشد، زیرا محال است یک شیء هم فاعل باشد و هم قابل. هم‌چنین محال است یک امر بالقوه دیگری باشد، زیرا خود او به خارج کننده از قوه به فعلیت نیازمند خواهد بود و چون دور و تسلسل محال است، ناچار باید به امر بالفعلی منتهی شود. از آن‌چه گذشت، معلوم می‌شود که واهب صور علمی موجودی است مجرد که

غیر از واجب الوجود بالذات است، زیرا نفوس بسیاریند و واجب واحد، بنابراین، باید موجوداتی مجرد واسطه فیض باشند.

۲.۲.۳. دلیل سوم (۲، ج: ۷، ص: ۲۶۵): از آن جا که اجسام دارای حرکت جوهری‌اند، محال است علت ایجاد کننده مباشر آن‌ها ذات واجب الوجود باشد. هم چنین محال است طبیعت دیگری باشد، زیرا خود آن به دلیل حرکت جوهری محتاج به علنی غیر از واجب الوجود خواهد بود. مفیض مباشر وجود اجسام، نفس نیز نمی‌تواند باشد، زیرا نفس از نظر تعلق به بدن همان حکم طبیعت را دارد، بنابراین علت قریب وجود جواهر مادی چیزی جز جوهر عقلی نمی‌تواند باشد.

۲.۲.۴. دلیل چهارم (همان، ص: ۲۶۷): موجوداتی که به امکان استعدادی نیاز ندارند، کافی است دارای امکان ذاتی باشند، تا موجود گردند. از طرف دیگر می‌دانیم که مجردات تام از قوه و استعداد عاری‌اند، بنابراین امکان ذاتی آن‌ها برای موجود شدن آن‌ها کافی است و بالضروره به وسیله واجب الوجود موجود شده‌اند، زیرا واجب الوجود نه عاجز است و نه بخیل، از این رو فاعلیت فاعل تام است و امکان ذاتی مجردات تام هم برای دریافت فیض وجود کافی است، یعنی قابلیت قابل نیز تام است، در نتیجه مجردات تام یقیناً فیض وجود را از واجب الوجود دریافت کرده‌اند.

۲.۲.۵. دلیل پنجم (همان، ص: ۲۷۲): مادیات از آن جا که ناقص‌اند، محال است بدون واسطه از واجب الوجود بالذات که فوق تمام است، صادر شده باشند، زیرا در این صورت بین مفیض و مفاض مناسبت وجود نخواهد داشت و در سلسله وجود شکاف لازم خواهد آمد، بنابراین باید موجودات تامی بین واجب و مادیات واسطه فیض شده باشند.

۲.۳. تعداد عقول

تعداد عقول به تعداد اجرام آسمانی است، زیرا اجرام فلکی از نظر طبیعت با یکدیگر اختلاف دارند و چون ممکن الوجودند، بنابراین برای موجود شدن به علت‌های متعددی نیازمندند، تا از هر یک از علت‌ها یک جرم آسمانی به وجود آید. تعدد مجردات تنها در صورتی امکان دارد که هر یک از آن‌ها دارای نوع مخصوص به خود باشد، بنابراین عقول از نظر حقیقت و نوع مختلفند (۴، ص: ۳۷۳)

با بیانی دیگر نیز می‌توان ثابت کرد که تعداد عقول به تعداد افلاک است. چرا که اجرام سماوی بسیاری وجود دارد که تعداد آن‌ها بالغ بر پنجاه و یا حتی بیشتر است و هر یک دارای حرکت دورانی است که از نظر مقدار و جهت با حرکت اجرام دیگر تفاوت دارد و در نتیجه هریک از اجرام سماوی علاوه بر محرک شوقی که دارای شوق و علاقه غیر متناهی است، دارای محرکی ثابت است که فلک را به حرکت درمی‌آورد، همان گونه که معشوق،

عاشق را. به عبارت دیگر هر یک از اجرام فلکی دو محرک دارد: یکی مفارق عقلانی و دیگری مباشر نفسانی. محرک عقلانی نفس فلک را به حرکت درمی‌آورد، همان‌طور که معشوق عاشق را تحریک می‌کند و نفس فلک نیز جرم آن را دائماً حرکت می‌دهد، بنابراین تعداد عقول به تعداد افلاک است و جنود و لشکریان خداوند بسیارند و جز او کسی تعداد آن‌ها را نمی‌داند (۶، ص: ۱۴۱).

صدرای در مورد ترتیب و نظم عقول، نظری مشابه با نظریه مشائیان دارد. او می‌گوید (همان، ص: ۱۴۰): صادر اول از آن نظر که از ذات واجب الوجود صادر شده است، دارای وحدت بالذات است و نیز از جهت داشتن ماهیت و عروض محدودیت ناشی از قصور ذات و مرتبه وجودی او دارای کثرت بالعرض است. صادر اول از آن نظر که وجود ذات خود را همواره تعقل می‌کند، علت نفس فلک الافلاک است و از آن نظر که حضرت معبود و جوب وجود و قدرت او را مشاهده می‌کند و عاشق جمال و کمال اوست، عقل دوم را ایجاد می‌کند و از جهت ماهیت و امکان ذاتی و فقر و احتیاج خود به علت، جرم فلک یاد شده را به وجود می‌آورد و به همین ترتیب از هر یک از عقول، عقل پایین‌تر و نفس و جرم یکی از افلاک به وجود می‌آید.

۲.۴. نقد و بررسی

هرچند ممکن است به برخی از ادله در مورد صادر اول و سایر عقول خدشه‌هایی وارد باشد، لکن این ادله در مجموع به خوبی اثبات می‌کنند که بین واجب الوجود بالذات که در نهایت کمال و فعلیت است و مادیات که موجوداتی محدود و ناقص‌اند، باید موجودات مجردی واسطه فیض باشند و به عبارت دیگر وجود واجب الوجود باید چندین مرتبه تنزل یابد تا به وجود مادیات منتهی گردد.

در مورد تعداد این عقول و تناسب آن با تعداد افلاک، باید گفت: این مطلب از طبیعیات قدیم و هیئت بطلمیوسی متأثر است و با بطلان مینا، دیگر جایی برای بحث از بنا باقی نمی‌ماند. امروزه بطلان نظریه افلاک و نفوس آن‌ها واضح شده است، بنابراین، تعداد عقول را نمی‌توان مشخص کرد و همان‌طور که صدرای نیز اشاره کرده است، تعداد آن‌ها را جز خداوند کسی نمی‌داند.

۳. نقد و بررسی تفسیرهای صدرای با توجه به نظریه «عقول»

۳.۱. فَتَلَقَىٰ اٰدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ اِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيْمُ (بقره/۳۷)

ترجمه: سپس آدم از پروردگارش کلماتی دریافت کرد و خداوند توبه او را پذیرفت، چرا که خداوند توبه پذیر و مهربان است.

صدرا در تفسیر این آیه می‌گوید (۴، ج: ۳، ص: ۱۲۹): این کلمات همان جواهر عالی و ابدی‌اند که به امر خداوند موجود شده‌اند، بلکه خود اوامر و صور علمی خداوندند که به وسیله معرفت آن‌ها و اتصال و تمسک به آن‌ها نفس آدمی از عذاب آخرت نجات می‌یابد.

۱.۱.۳. نقد و بررسی: حضرت آدم کلمات را تلقی کرد و این تلقی در قبولی توبه او مؤثر بود و تلقی عبارت است از گرفتن و یافتن (۱۱، ج: ۱، ص: ۸۸)، نه اتصال و تمسک و حال آن‌که مجردات تام را نه می‌توان تلقی کرد و نه تلقی آن‌ها تأثیری در قبولی توبه دارد. علاوه بر این، در تفسیر این کلمات در برخی از روایات تصریح شده است که منظور از آن‌ها اسمای پنج تن اصحاب کساء است و در برخی دیگر از روایات به ذکر یونسیه اشاره شده است (۱، ج: ۱، ص: ۳۸). در هر حال تفسیری که صدرا ارایه نموده است، با هر دو دسته روایات مخالف است.

۲.۳. واصنع الفلک باعیننا ووحینا... (هود/۳۷)

ترجمه: و در حضور ما و طبق وحی ما کشتی بساز. منظور از «چشم‌های ما» در این آیه همان عقول‌اند که مجرد تام و واسطه فیض خداوندند (۲، ج: ۶، ص: ۲۹۵).

۱.۲.۳. نقد و بررسی: کلمه «اعین» که جمع «عین» به معنای چشم است، وقتی در مورد خداوند که برتر از جسم و جسمانیات است، استعمال شود، به معنای نظارت، حضور و مراقبت است، زیرا کلمه «چشم» علاوه بر معنای حقیقی، کنایه از حضور، نظارت و مراقبت است و چون معنای حقیقی آن در مورد خدا محال است، بنابراین باید به معنای کنایی آن باشد.

علاوه بر آن، در این آیه به حضرت نوح امر شده است و حضرت نوح در ساختن کشتی هرگز از عقول کمک نگرفت و تمام آن را با اسباب و وسایل عادی ساخت و حال آن‌که اگر مأمور بود که به وسیله عقول این کار را انجام دهد، حتماً اطاعت می‌کرد.

۳.۳. فالسابقات سبقاً (نازعات/۴)

ترجمه: و سپس بر یکدیگر سبقت می‌گیرند.

مراد از «سبقت گیرندگان» در این آیه عقول‌اند که بر تمامی ممکنات پیشی دارند (۸، ص: ۴۴۶).

۱.۳.۳. نقد و بررسی: آیه پنجم (فالمدرات امرأ) به وسیله حرف «ف» به این آیه عطف شده است، بنابراین معلوم می‌شود که سبقت گیرندگان در این آیه همان تدبیرکنندگان امور در آن آیه‌اند و چنان‌که علامه طباطبائی می‌فرماید (۱۰، ج: ۲۰، ص: ۲۷۹): «تدبیر» در آن آیه به طور مطلق ذکر شده است و تدبیر به طور مطلق، یعنی

تدبیر عالم بدون هیچ قیدی که فعل مطلق ملائکه است. پس منظور از «تدبیرکنندگان» مطلق ملائکه‌اند که عالم را تدبیر می‌کنند و این تفسیر با آیات بعد که به روز قیامت مربوطند، سازگار است.

از آن چه گذشت، معلوم شد که منظور از «سبقت گیرندگان» مطلق ملائکه‌اند، بنابراین تفسیر آن‌ها به خصوص عقول صحیح نیست، زیرا اگر بتوان عقول را ملائکه نامید، نمی‌توان ملائکه را در عقول منحصر دانست، زیرا برخی از ملائکه از مجردات تام نیستند، به دلیل این که دارای بال‌های دوگانه، سه گانه و چهارگانه‌اند (فاطر/۱) و یا به صورت انسانی بی عیب و نقص بر حضرت مریم ظاهر (مریم/۱۷) و یا به صورت انسانهایی به عنوان مهمان بر حضرت ابراهیم و حضرت لوط وارد شده‌اند، به طوری که همسر حضرت ابراهیم و حتی قوم لوط آن‌ها را دیده‌اند و حضرت ابراهیم از غذا نخوردن آن‌ها تعجب کرده است (هود/۷۸-۶۸).

این خصوصیات به هیچ وجه بر عقول که مجرد تام‌اند، قابل انطباق نیست، بنابراین باید گفت که برخی از ملائکه از عقول نیستند. از طرف دیگر آیه مورد بحث به مطلق ملائکه اشاره دارد، پس این که صدرا آن‌ها را به خصوص عقول تفسیر کرده است، نمی‌تواند قابل قبول باشد.

۳.۴. انه لقول رسول کریم (تکویر/۱۹)

ترجمه: که این، کلام فرستاده بزرگواری است.

– علمه شدید القوی (نجم/۵)، ترجمه: کسی که قدرت عظیمی دارد، او را تعلیم داده است.

صدرا در توضیح معنای این دو آیه می‌گوید: منظور از رسول کریم عقل فعال است (۹، ص: ۶۶)، همان طور که مراد از شدید القوی که تعلیم پیامبر را به عهده داشته است و جبرئیل یا روح القدس نامیده می‌شود، همان عقل فعال است (۲، ج: ۹، ص: ۱۴۳).

۳.۴.۱. نقد و بررسی: همان طور که صدرا گفته است، منظور از رسول کریم و شدید القوی حضرت جبرئیل است و حضرت جبرئیل تنها مسئول رساندن وحی بوده و وظیفه دیگری در عالم نداشته است. از طرف دیگر می‌دانیم که عقل فعال دارای فعالیت‌های زیادی، از قبیل ایجاد عالم مادی با تمام صور نوعی آن، تمام نفوس و کلیه صور ادراکی است، بنابراین نمی‌توان حضرت جبرئیل را همان عقل فعال دانست.

۳.۵. الم تر الی ربک کیف مدّ الظل... (فرقان/۴۵)

ترجمه: آیا ندیدی چگونه پروردگارت سایه را گسترده ساخت...

این آیه به این مطلب اشاره دارد که عالم مادی سایه ممتد عالم عقول است، هرچند عالم مادی زمانی و مکانی است و عالم عقول از زمان و مکان عاری است (۲، ج: ۶، ص: ۲۹۴).

۳.۵.۱. نقد و بررسی: اولاً، معنای حقیقی «ظل» سایه است و استعمال سایه در مورد معلول، مجازی است و تا ممکن است باید معنای حقیقی را اخذ کرد. ثانیاً، با توجه به این که در دنباله آیه به شب، روز، خواب و خورشید اشاره شده است، معلوم می‌شود که منظور از «ظل» همان سایه است.

ثالثاً، سایه در این آیه مطلق است و اختصاص آن به سایه عالم عقول، دلیلی ندارد. رابعاً، خداوند در دنباله آیه می‌فرماید: خورشید را بر سایه دلیل ساختیم. اگر خورشید و سایه را به معنای حقیقی آن بگیریم، به دو دلیل می‌توانیم بگوییم که خورشید دلیل سایه است (۱۳، ج: ۱۵، ص: ۱۱۰): یکی از باب این که هر چیزی به ضد خود شناخته می‌شود و دیگری به این دلیل که خورشید علت سایه است و اگر خورشید بر اجسام ننابد، سایه‌ای از آن‌ها به وجود نمی‌آید. اما اگر سایه را به معنای امتداد عالم مادی از عالم عقول بگیریم، باید خورشید را خداوند بدانیم که با تجلی بر عقول، عالم مادی را ایجاد می‌نماید و در نتیجه باید خداوند در این آیه می‌فرمود: ما خود را بر سایه دلیل ساختیم و حال آن که فرموده است: ما خورشید را بر سایه دلیل ساختیم.

۳.۶. والطور و کتاب مسطور (طور / ۱۰۲)

ترجمه: سوگند به کوه طور و کتابی که نوشته شده است. منظور از «طور» عرش و مراد از «کتاب مسطور» قلم اعلی است که صورت قضای الهی است (۳، ص: ۶۹).

۳.۶.۱. نقد و بررسی: «طور» در لغت به معنای کوه است، ولی با توجه به این که این کلمه در ده آیه از آیات قرآن مطرح شده است و در نه مورد منظور طور سیناست که محل وحی بر حضرت موسی (ع) بوده است، معلوم می‌شود که در این آیه نیز به معنای کوه سیناست، به خصوص با توجه به آن که بر سر کلمه طور «ال» عهده آمده است (۱۳، ج: ۲۲، ص: ۴۱۰).

با توجه به این که منظور از «طور» کوه سیناست، معلوم می‌شود که مراد از «کتاب» نوشته شده «هم تورات است، زیرا در غیر این صورت تناسبی بین این دو سوگند وجود نخواهد داشت.

۳.۷. ففتحنابواب السماء بماء منهمر و فجرنا الارض عیوناً فالتقی الماء علی امر قد قدر (قمر / ۱۱۱۲)

ترجمه: در این هنگام درهای آسمان را با آبی فراوان و پی در پی گشودیم و زمین را شکافتیم و چشمه‌های زیادی بیرون فرستادیم و این دو آب به اندازه مقدر با هم در آمیختند.

منظور از آب‌های ریزان از آسمان، آب‌های عقول فعال و مراد از آب‌های چشمه‌های زمین، آب‌های قابل‌های جهان مادی است و از به هم پیوستن فاعلیت عقول و قابلیت عالم مادی، انواع کمالات پدید می‌آید (۸، ص: ۲۸۸).

۳. ۷. ۱. نقد و بررسی: با توجه به آیات قبل و بعد، معلوم می‌شود که این دو آیه به داستان طوفان حضرت نوح اشاره دارد که در جریان آن باران‌های سیل آسا از آسمان فرو ریخت و از چشمه‌ها آب بسیاری جاری شد و از پیوستن این دو آب همه جا را سیل فراگرفت. تفسیر صدرا از نمونه‌های بارز تفسیر به رأی است که هیچ شاهد و دلیلی از قرآن و یا روایات ندارد.

۳. ۸. و ما خلقنا السماوات والارض و ما بینهما الا بالحق و ان الساعه لآتیه فاصفح الصفح الجمیل (حجر/ ۸۵)

ترجمه: ما آسمان‌ها و زمین و آنچه را میان آن دو است، جز به حق نیافریدیم و ساعت موعود قطعاً فرا خواهد رسید، پس از آن‌ها به طور شایسته‌ای صرف نظر کن. «حق» در این آیه همان صادر اول است که اولین مخلوق خداوند است (۲، ج: ۶، ص: ۳۰۱).

۳. ۸. ۱. نقد و بررسی: اولاً، با توجه به آیات مشابه با این آیه، یعنی آیات ۳۹ و ۳۸ سوره دخان معلوم می‌شود که «بالحق» به معنای لهُو و لغو نبودن است، زیرا در آن آیات می‌فرماید: ما آسمان‌ها و زمین و آنچه بین این دو است را به بازی خلق نکردیم و خلق نکردیم آن دو را مگر به حق.

ثانیاً، در ذیل این آیه می‌فرماید که قیامت قطعاً فرا خواهد رسید، این ذیل با صدر آیه در صورتی مرتبط و هماهنگ خواهد بود که بالحق به معنای باطل نبودن باشد، زیرا اگر معاد نباشد، خلقت آسمان‌ها و زمین بیهوده خواهد بود، بنابراین از بیهوده نبودن خلقت آن‌ها می‌توان فهمید که قطعاً معاد فرا خواهد رسید.

۳. ۹. ... انما المسيح عیسی ابن مریم رسول الله و كلمته القاها الی مریم و روح منه ... (نساء/ ۱۷۱)

ترجمه: ... مسیح عیسی بن مریم فقط فرستاده خدا و کلمه اوست که او را به مریم القا نمود و روحی از طرف او بود...

گاهی از عقول با لفظ مفرد تعبیر می‌شود، مانند لفظ «کلمه» در این آیه که مراد از آن، همان عقول است (همان، صص: ۴-۲۹۳).

۳. ۹. ۱. نقد و بررسی: در این آیه مصداق «کلمه» حضرت عیسی(ع) است و آن حضرت از عقول نبوده است، بنابراین نمی‌توان «کلمه» را در این آیه به معنای عقول

دانست. در مورد این که «کلمه» در این جا به چه معنایی است، توضیح آن در نقد و بررسی آیه بعدی خواهد آمد.

۳. ۱۰. قل لو كان البحر مدادا لكلمات ربي لنفد البحر قبل ان تنفد كلمات ربي... (کهف / ۱۰۹)

ترجمه: بگو اگر دریاها برای کلمات پروردگارم مرکب شود، دریاها پایان می‌گیرد، پیش از آن که کلمات پروردگارم پایان یابد...

بین خداوند تعالی و عالم، موجودات نوری، فعال و قویی واسطه‌اند که برتر از مخلوقات و پایین‌تر از خالقند. آن‌ها حجاب‌ها و سراپرده‌هایی نوری‌اند که بین ذات نورانی و اشیای مستنیر حایل می‌شوند. از این وسائط در این آیه به کلمه‌های خدا تعبیر شده است. پس کلمات به موجودات مجرد تامی اشاره دارد که فیض وجود را به اجسام می‌رسانند (۳، ص: ۷۴).

۳. ۱۰. ۱. نقد و بررسی: صدرا در جایی دیگر (۷، ص: ۱۲۷) موجودات مادی را که آخرین مرتبه علم الهی‌اند، کلمات الله دانسته است و این مطلب با آن چه در اسرار الایات گفته است، تهافت دارد.

علاوه بر آن، عقول جزو مخلوقات‌اند و به طور کلی هر موجودی اگر واجب الوجود بالذات نباشد، مخلوق واجب خواهد بود، بنابراین نمی‌توان گفت که عقول پایین‌تر از خالق و برتر از مخلوقات‌اند.

اشکال اصلی بر صدرا این است که هرگاه کلمه و تکلم به خداوند نسبت داده شود، منظور از تکلم خدا نمی‌تواند معنای حقیقی باشد، زیرا از خداوند، الفاظی که به دلالت وضعی از مراد گوینده حکایت کند، صادر نمی‌شود، بنابراین باید نزدیک‌ترین معنای مجازی را به معنای حقیقی، در نظر گرفت و آن عبارت است از وجود مخلوقات از آن نظر که بر خالق خود دلالت می‌کنند، بنابراین، تمام مخلوقات کلمه‌های خداوندند و هیچ دلیلی ندارد که آن‌ها را به مجردات و یا خصوص مادیات اختصاص دهیم.

۳. ۱۱. ن و القلم و ما یسطرون (قلم/ ۱)

ترجمه: ن، سوگند به قلم و آن چه می‌نویسند.

در این آیه از عالم عقول با لفظ «قلم» تعبیر شده است و این که «یسطرون» به صیغه جمع آورده شده است، به این مطلب اشاره دارد که قلم دارای وحدت جمعی است، زیرا مجردات تام با وجود تفاوت در مراتب، از آن جا که به یکدیگر به شدت اتصال دارند، گویا موجود واحدی‌اند، پس آن‌ها در عین وحدت، کثرت دارند (۲، ج: ۶، ص: ۲۹۳).

- الذی علم بالقلم (علق/ ۴) ترجمه: همان کسی که به وسیله قلم تعلیم نمود.

عالم جبروت محل قضای الهی است و در این آیه به اعتبار این‌که از عالم عقول (جبروت) بر نفوس کلی فلکی، صور افاضه می‌شود، آن عالم «قلم» نامیده شده است (۷، ص: ۱۲۵).

۳. ۱۱. ۱. نقد و بررسی: معنای حقیقی کلمه «قلم» وسیله‌ای است که انسان با آن می‌نویسد و با توجه به اهمیتی که قلم در تعلیم و انتقال علوم بین انسان‌ها دارد، به طوری که می‌توان آن را زبان دوم او نامید و با توجه به این‌که در قرآن به امور مادی، از قبیل آسمان، خورشید، زیتون و انجیر به خاطر توجه دادن به اهمیت آن‌ها، سوگند خورده شده است، بنابراین هیچ دلیلی ندارد که از معنای ظاهری لفظ «قلم» دست برداشته شود. این‌که صدرا ضمیر جمع در «یسطرون» را دلیل بر وحدت جمع‌ی قلم دانسته است، صحیح نیست، زیرا ممکن است ضمیر در «یسطرون» به قلم برنگردد، بلکه مراد آن‌چه عقلا یعنی انسان‌ها می‌نویسند، باشد.

۳. ۱۲. ۱. انه لقرآن کریم فی کتاب مکنون (واقعه / ۸-۷۷)

ترجمه: که آن قرآن کریمی است که در کتاب محفوظی جای دارد. منظور از «قرآن کریم» در این آیه، صادر اول و مراد از «کتاب مکنون»، عالم عقول است (۴، ج: ۷، ص: ۱۰۶).

۳. ۱۲. ۱. نقد و بررسی: صدرا در جایی دیگر (۳، ص: ۶۰) قرآن کریم را در این آیه به معنای نفس کلی‌ای دانسته است که قلب انسان کبیر است. نفس کلی عبارت است از نفسی که نفوس افلاک همانند قوایی برای آن محسوب می‌شوند، به عبارت دیگر نفسی است که همه نفوس افلاک را شامل می‌شود و آن نفوس همچون ابزاری برای آن می‌باشند (۲، ج: ۶، ص: ۳۰۲-۲۹۵)، بنابراین بین این دو تفسیر صدرا تهافت آشکاری وجود دارد.

علاوه بر این، از لفظ قرآن، در میان مسلمین، همین کتاب آسمانی دین اسلام متبادر می‌شود که بر پیامبر نازل شده و قبل از نزول، حقیقت آن در نزد خداوند تعالی بوده است. این‌که صدرا «کتاب مکنون» را به عالم عقول تفسیر کرده است، به نظر کاملاً صحیح می‌رسد، زیرا با مقایسه این آیه با آیات مشابه، از قبیل آیات ۳-۲۲ سوره بروج (بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ) می‌توان گفت که منظور از کتاب مکنون همان لوح محفوظ است که گاهی از آن با لفظ «ام الکتاب» تعبیر شده است و عبارت است از لوح علم خدا که از هرگونه تغییری محفوظ است، بنابراین می‌توان این مرتبه از علم خدا را با عالم عقول تطبیق کرد، زیرا عالم عقول چون مخلوق خداوندند، بنابراین نزد خداوند حاضر و در نتیجه دفتر علم الهی‌اند، از طرف دیگر چون مجردند، از هرگونه تغییری مصون‌اند.

۳. ۱۳. ۱. یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب (رعد/ ۳۹)

ترجمه: خداوند هرچه را بخواهد محو و هرچه را بخواهد اثبات می‌کند و ام‌الکتاب نزد اوست.

«ام‌الکتاب» در این آیه به عالم عقولی اشاره دارد که تمام حقایق در آن نقش بسته‌اند. (۴:ج:۶، ص:۲۵۳) این صور حقایق یکی از مراتب علم الهی است که قضاء نامیده می‌شود (۲:ج:۶، ص:۲۹۰).

- و انه فی ام‌الکتاب لدینا لعلی حکیم (زخرف/۴) ترجمه: و آن در ام‌الکتاب نزد ما بلند پایه و استوار است.

«ام‌الکتاب» همان عالم جبروتی است که محل قضای الهی است (۷:ص:۱۲۵) از هرگونه تغییر و نسخی محفوظ است، زیرا جوهری است مجرد و لذا کون و فساد در آن راه ندارد (۴:ج:۷، ص:۱۰۴).

۳. ۱۳. ۱. نقد و بررسی: تطبیق «ام‌الکتاب» بر عالم عقول به نظر قابل قبول می‌رسد و در تأیید آن می‌توان گفت: اولاً، ام‌الکتاب چون در مقابل محو و اثبات ذکر شده است، معلوم می‌شود که قابل تغییر نیست و چون نزد خداوند است، باقی و ثابت می‌باشد و لذا بر عالم عقول که مجرد، باقی، ثابت و غیر قابل تغییر است، قابل انطباق می‌باشد.

ثانیاً، منظور از کتاب اصلی و مادر که نزد خداوند است، جسم دارای جلد و اوراق نیست، یعنی مصادیق رایج منظور نیست، بلکه باید مصداقی برتر مورد نظر باشد. از طرف دیگر می‌دانیم که عقول علت حقیقی سایر مخلوقات اند و علت حقیقی دارای کمالات معلول خود است، بنابراین با علم حضوری به علت حقیقی می‌توان به معلولات آن علت، علم حضوری داشت. بنابراین خداوند با علم حضوری به هر یک از عقول، به تمام مخلوقات مادون آن عقل، علم حضوری خواهد داشت، پس هر یک از مجردات را می‌توان کتاب علم الهی دانست. هر یک از مجردات نسبت به مادون خود کتاب اصلی و مادر است، ولی صادر اول به طور مطلق کتاب اصلی است.

صدرا در جایی دیگر (۷:ص:۱۲۶) ام‌الکتاب را بر نفوس کلی تطبیق کرده است. از آن‌چه گذشت بطلان این تطبیق واضح می‌شود.

۳. ۱۴. وعنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو ... (انعام/۵۹)

ترجمه: کلیدهای غیب تنها نزد اوست و جز او کسی آن‌ها را نمی‌داند...

«مفاتح» در این آیه همان صور تفصیلی مجردند که عالم عقول نامیده می‌شوند و منظور از «غیب» مرتبه ذات خداوند است که بر عالم عقول تقدم دارد (۲:ج:۶، صص: ۴-۲۶۳).

۳. ۱۴. ۱. نقد و بررسی: «مفاتیح» یا جمع «مفّتح» است به معنای خزانه و انبار و یا جمع «مفّتح» است به معنای کلید (۱، ج: ۱، ص: ۷۶۷). اگر به معنای خزانه باشد، واضح است که عقول خزانه‌های ذات خداوند نیستند، بلکه چنان‌که در آیه بعدی بیان خواهد شد، خزانه‌های عالم مادی‌اند و اگر به معنای کلید باشد، باز نمی‌توان عقول را کلیده‌های ذات خدا دانست، زیرا ذات خداوند غیب الغیوب است و هیچ راهی به سوی آن وجود ندارد. بنابراین به هیچ معنایی نمی‌توان عقول را مفاتیح ذات خداوند دانست.

علاوه بر این، عقول به یکدیگر علم دارند، زیرا مجردات نزد یکدیگر حاضرند، بنابراین علم به عقول منحصر در خداوند نیست و حال آن‌که علم به مفاتیح غیب مخصوص خداوند است، بنابراین نمی‌توان مفاتیح را بر عقول تطبیق کرد.

از آن‌چه گذشت، معلوم شد که مفاتیح الغیب را تنها می‌توان بر علم ذاتی خداوند که عین ذات مقدس اوست، تطبیق کرد، زیرا ذات خداوند چون علت حقیقی عقول است، بنابراین خزانه و کلید آن‌هاست و عقول چون مجردند، عالم غیب می‌باشند، پس می‌توان ذات خدا را خزانه و کلید غیب دانست.

۳. ۱۵. وان من شیء الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم (حجر/ ۲۱)

ترجمه: و خزاین همه چیز تنها نزد ماست، ولی ما جز به اندازه معین آن را نازل نمی‌کنیم.

عقول به نام‌های مختلف نامیده می‌شوند. در این آیه از آن‌ها به خزاین تعبیر شده است (۲، ج: ۶، ص: ۲۹۴).

۳. ۱۵. ۱. نقد و بررسی: به نظر می‌رسد که خزانه‌های اشیا را به خوبی بتوان بر مجردات تطبیق کرد، زیرا:

اولاً، منظور از انزال در این آیه بدون شک انزال مکانی از بالا به پایین نیست، بلکه مراد از انزال همان ایجاد است، بنابراین معلوم می‌شود که تمام اشیا قبل از ایجاد در خارج، دارای خزانه‌هایی نزد خداوند می‌باشند و چون نزد خداوندند، بنابراین ثابت و باقی‌اند، زیرا آن‌چه نزد شماست نابود می‌شود و آن‌چه نزد خداست باقی است (نحل/ ۹۶). از طرف دیگر می‌دانیم که عقول مجرد و در نتیجه ثابت و باقی‌اند و چون علت حقیقی اشیا هستند، دارای مرتبه بالاتری از کمالات آن‌ها می‌باشند و می‌توان گفت: خزانه‌های اشیا هستند که قبل از ایجاد اشیا وجود دارند.

ثانیاً، خزانه به معنای انبار است و بدون شک مصداق رایج آن مورد نظر نیست، زیرا اشیا قبل از ایجاد با حد و خصوصیات فعلی وجود نداشته‌اند و خداوند هم نیاز به انبار کردن ندارد، بنابراین مصداقی برتر مورد نظر است و با عالم عقول که مرتبه بالاتری از اجسام

می‌باشند، قابل تطبیق‌اند، زیرا اشیا و عقول دو مرتبه از یک حقیقت‌اند، یعنی عقول همان اشیا هستند که در مرتبه بالاتری، قبل از ایجاد در خارج، وجود دارند.

۳. ۱۶. ... الا له الخلق والامر ... (اعراف/۵۴)

ترجمه: آگاه باشید که خلق و امر برای اوست.

عالم‌ها هر چند بسیارند، ولی می‌توان آن‌ها را در دو دسته تقسیم بندی کرد: یکی عالم خلق که همان عالم طبیعت و مادی است و دیگری عالم امر که همان عالم مجردات و عقول است و به این دو عالم در این آیه با جمله «الا له الخلق والامر» اشاره شده است (۵، ج: ۳، ص ۳۸۱). عالم خلق عالم محسوسات است که به آن عالم شهادت، ملک، اجسام و سفلی گویند و عالم امر عالمی است که فراتر از محسوسات است و به آن عالم غیب، ملکوت و ارواح علوی گویند (۸، ص: ۳۳۸).

۳. ۱۶. ۱. نقد و بررسی: در شرح و تفسیر آیات قرآن باید معنای لغوی و عرفی کلمات را در نظر داشت. هرگز نباید لغات را به معنای اصطلاح خاص یک علم حمل کرد. در فلسفه اصطلاح عالم امر و عالم خلق به معنای عالم عقول و عالم مادیات است، ولی از نظر لغوی و عرفی خلق به معنای ایجاد و امر به معنای حکم و فرمان است. در این آیه هم هیچ دلیلی برای دست برداشتن از معنای ظاهری الفاظ وجود ندارد.

۳. ۱۷. و ما امرنا الا واحده کلمح بالبصر (قمر/۵۰)

ترجمه: و فرمان ما یک امر بیش نیست، هم‌چون یک چشم بر هم زدن. اولین صادر از خداوند موجود مجرد واحدی است که در این آیه به وحدت آن اشاره شده است. امر در این آیه به معنای صادر اول است و خداوند می‌فرماید امر ما واحد است (۶، صص: ۴۰-۱۳۹).

۳. ۱۷. ۱. نقد و بررسی: با توجه به ذیل آیه که می‌فرماید: مانند چشم بر هم زدن و با توجه به سیاق آیه که در مورد عذاب کفار است، معلوم می‌شود که معنای آیه این است که هر چه را اراده کنیم با یک فرمان «کن» موجود می‌کنیم و نیازی به تکرار فرمان نیست و به محض اراده و بدون فاصله موجود می‌شود، بنابراین، قیامت به محض اراده خدا تحقق خواهد یافت. بنابراین، آیه مورد نظر هیچ ربطی به صادر اول و وحدت آن ندارد. علاوه بر این، عالم امر چنان‌که گذشت، به کل عالم عقول گفته می‌شود که دارای کثرت است، نه خصوص عقل اول.

۳. ۱۸. ویستلونک عن الروح قل الروح من امر ربی و ما اوتیتیم من العلم الا قليلاً (اسراء/۸۵)

ترجمه: و از تو درباره روح سؤال می‌کنند. بگو: روح از فرمان پروردگار من است و جز اندکی از دانش به شما داده نشده است.

اولین عالمی که خداوند ایجاد کرده است، عالم عقول است که عالم امر نیز نامیده می‌شود، چنان‌که در این آیه روح از عالم مجردات محسوب شده است (۴، ج: ۶، ص: ۲۵۰). خداوند در این آیه روح را تعریف کرده است، زیرا می‌فرماید: روح از عالم امر و مجردات است، نه از عالم خلق و فنا، و در نتیجه باقی است (۵، ج: ۳، ص: ۳۸۱).

۳. ۱۸. ۱. نقد و بررسی: نفس انسانی جزو عالم عقول و مجردات تام نیست، بلکه به علت تعلق به ماده جزو عالم مادی محسوب می‌شود. نفس هر چند از نظر ذات مجرد است، ولی به لحاظ فعل مادی است. علاوه بر این، چنان‌که گذشت، الفاظ قرآن را باید بر معنای لغوی و عرفی حمل کرد، نه معنای اصطلاح علم خاصی.

۳. ۱۹. انما امره اذا اراد شياً ان يقول له کن فیکون (یس/۸۲)

ترجمه: فرمان او چنین است که هرگاه چیزی را اراده کند، تنها به آن می‌گوید «باش» آن نیز بی‌درنگ موجود می‌شود.

عالم امر عالمی است مجرد که در این آیه به آن با لفظ «کن» اشاره شده است. منظور از «کن» همان عالم عقول است که از خود ذات مقدس خداوند، بی‌واسطه صادر می‌شود، ولی عالم خلق به واسطه عالم امر ایجاد می‌گردد (همان، ص: ۶۰).

۳. ۱۹. ۱. نقد و بررسی: هر چند صدور عالم مادی به واسطه عالم عقول است، ولی این آیه در مقام بیان واسطه بودن آن عالم نیست، بلکه با توجه به این‌که ایجاد مخلوقات حتی نیازی به خطاب امر «باش» ندارد، معلوم می‌شود که مفهوم آیه این است که به محض اراده خداوند، مخلوق بی‌درنگ ایجاد می‌شود، بنابراین آیه در مقام نفی هرگونه واسطه و گذشت زمان است.

۳. ۲۰. و کذالک نری ابراهیم ملکوت السماوات والارض و لیکون من الموقنین (انعام/۷۵)

ترجمه: و این چنین ملکوت آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم تا اهل یقین گردد.

از عقول گاهی با لفظ ملکوت تعبیر شده است، مانند این آیه (۳، ص: ۷۸).

۳. ۲۰. ۱. نقد و بررسی: «ملکوت» همان «ملک» به معنای حکومت و مالکیت است و «وت» برای تأکید و مبالغه اضافه شده است (۱۱، ج: ۲، ص: ۳۲۱). از طرف دیگر آیه بعدی با حرف «ف» به این آیه عطف شده است، بنابراین معلوم می‌شود که پی بردن حضرت ابراهیم به مخلوق بودن خورشید، ماه و ستارگان از مشاهده غروب کردن آن‌ها، فرع و نتیجه

دیدن ملکوت آسمان‌ها و زمین بوده است. مطلب دیگر این است که دیدن ملکوت آسمان‌ها و زمین موجب یقین شده است. با توجه به این سه نکته معلوم می‌شود که معنای آیه این است که به ابراهیم(ع) نشان دادیم که آسمان‌ها و زمین ملک و مخلوق خداوندند، یعنی واقعیت مخلوق را که همان ملکیت و ربط بودن به علت حقیقی است، به او نشان دادیم. وقتی که به مخلوق از نظر ربط بودن آن نظر شود، چنین مشاهده‌ای موجب یقین می‌شود، اما دیدن عقول موجب یقین نمی‌شود، مگر این که به آن‌ها با دید ربط بودن نظر شود و چنین دیدی به خود مخلوقات مادی نیز برای یقین یافتن کافی است. بنابراین منظور از ملکوت ربط و ملک بودن آسمان‌ها و زمین برای خدا و یا سلطه و حکومت خدا بر آن‌هاست، نه عقول.

۳. ۲۱. ... والسموات مطوبات بيمينه... (زمر/۶۷)

ترجمه: ... و آسمان‌ها پیچیده در دست اوست...

- ... **یدالله فوق ایدبهم...** (فتح/۱۰) ترجمه: ... دست خدا برتر از دست آن‌هاست...

«یمین» مقدس خداوند و «ید» او در این دو آیه همان عقول است (۳، ص: ۷۸).

۳. ۲۱. ۱. نقد و بررسی: «یمین» به معنای دست راست و کنایه از قدرت است (۱۰،

ج: ۱۷، ص: ۳۰۸) با توجه به این که خداوند جسم و جسمانی نیست، یمین در مورد خداوند تنها به معنای کنایه آن، یعنی قدرت است. روایتی هم که از امام صادق(ع) نقل شده است (۱۲، ج: ۴، ص: ۴۹۸) همین مطلب را تأیید می‌کند. «ید» نیز به معنای دست و کنایه از قدرت است و در مورد خداوند تنها به معنای کنایه است. از طرف دیگر می‌دانیم که قدرت صفت ذاتی و در نتیجه عین ذات خداوند است، بنابراین با عقول که از مخلوقات‌اند، تفاوت دارد.

۳. ۲۲. سبح اسم ربك الاعلی (اعلیٰ/۱)

ترجمه: منزه شمار نام پروردگار بلند مرتبه‌ات را. منظور از «اسم پروردگار» در این آیه عقول است (۳، ص: ۷۸).

۳. ۲۲. ۱. نقد و بررسی: تسبیح و تنزیه مخصوص خداوند است و این آیه هم در مقام

امر به تنزیه اوست. اسم از آن نظر که نام و لفظ است، مراد نیست، بلکه از آن نظر که بر مسمی دلالت می‌کند، مورد نظر است. بنابراین معنای آیه این است که خود ذات مقدس خداوند را تسبیح کن.

روایات نیز این معنا را تأیید می‌کند (۱۲، ج: ۵، ص: ۵۵۳)، زیرا پیامبر(ص) هرگاه این آیه را تلاوت می‌کردند، می‌فرمودند: «سبحان ربی الاعلیٰ»، یعنی حضرت خود خداوند را

تسبیح می‌کردند. از امام باقر(ع) نیز روایت شده است که هرگاه این آیه را تلاوت کردی، بگو «سبحان ربی الاعلی».

با توجه به این که معنای آیه تسبیح خود خداوند است، معلوم می‌شود که نمی‌توان اسم را به معنای عقول که از مخلوقات خداوندند، دانست.

۳. ۲۳. ... و ما یعلم جنود ربک الا هو... (مدثر/۳۱)

ترجمه: ... و لشکریان پروردگارت را جز او کسی نمی‌داند...

«جنود» در این آیه به عقول اشاره دارد (۳، ص: ۷۸).

۳. ۲۳. ۱. نقد و بررسی: با توجه به صدر آیه که در مورد تعداد نوزده ملائکه عذاب است، معلوم می‌شود که مراد از «جنود» در ذیل آیه همان ملائکه است. از طرف دیگر همان طور که گذشت، ملائکه را نمی‌توان در عقول منحصر دانست، زیرا برخی از ملائکه به صورت انسان متمثل می‌شوند و دارای بال هستند و این خصوصیات بر عقول که مجرد تام‌اند، قابل انطباق نیست.

۴. خلاصه و نتیجه گیری

در این مقاله بعد از تعریف عالم عقول، دو دلیل برای اثبات عقل اول و پنج دلیل برای اثبات سایر عقول بیان و معلوم شد که وجود عالم عقول به عنوان واسطه فیض وجود بین خداوند و عالم مادی ضروری است، هر چند نظریه صدر از در مورد تعداد عقول و تناسب آن با تعداد افلاک صحیح نیست.

در بخش دوم ۲۳ مورد از تفسیرهایی که صدر با توجه به نظریه عقول ارائه کرده است، مورد نقد و بررسی قرار گرفته و ثابت شده است که:

۱- تفسیر «کتاب مکنون» در آیه ۷۸ سوره واقعه به عالم عقول با توجه به سایر آیات مشابه و با توجه به خصوصیات عالم عقول، به نظر صحیح می‌رسد.

۲- تفسیر «ام الكتاب» در آیات ۳۹ سوره رعد و ۴ سوره زخرف به عالم عقول قابل قبول است، زیرا خصوصیات عالم عقول با خصوصیتی که برای ام الكتاب (در مقابل کتاب محو و اثبات) بیان شده است، منطبق است، به ویژه با توجه به این که مصداق رایج کتاب منظور نیست.

۳- تفسیر «خزاین» در آیه ۲۱ سوره حجر به عقول را می‌توان تأیید کرد، زیرا خزانه اشیا قبل از ایجاد، کاملاً بر وجود عقولی که مرتبه بالاتری از اشیا دارند، قابل انطباق است.

۴- در مورد سایر واژه‌ها که عبارتند از کلمات، اعیان، سابقات، رسول کریم، شدیدالقوی، ظل، کتاب مسطور، ماء منهمر، حق، کلمه، قلم، قرآن کریم، مفاتح، امر، کن، ملکوت، یمین،

ید، اسم و جنود باید گفت: تفسیر این کلمات به عقول با توجه به دلایل و قراین ذیل صحیح نیست:

- قرآینی که در خود آیات مورد بحث وجود دارد- شأن نزول آن آیات- معنای ظاهری و متبادر از آن آیات- روایاتی که در تفسیر آن آیات نقل شده است- آیات قبل و بعد در صورتی که به آیات مورد بحث مربوط باشند- آیات دیگر قرآن در صورتی که با آیات مورد بحث مشابه و یا به آن‌ها مربوط باشند- قراین عقلی و خصوصیات که در فلسفه برای عالم عقول اثبات شده است.

منابع

- ۱- شریف لاهیجی، بهاءالدین محمد شیخعلی، (۱۳۶۳)، تفسیر، تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی، ج: ۴-۱.
- ۲- صدرالمتألهین (ملاصدرا)، محمد، (۱۴۰۴ ق)، الاسفار الاربعه، قم: انتشارات مصطفوی، ج: ۱-۹.
- ۳- صدرالمتألهین (ملاصدرا)، محمد، (۱۳۶۰)، اسرار الایات، تصحیح: محمد خواجوی، تهران: انجمن حکمت و فلسفه ایران.
- ۴- صدرالمتألهین (ملاصدرا)، محمد، (۱۳۶۶)، تفسیر القرآن الکریم، تصحیح: محمد خواجوی، قم: انتشارات بیدار، ج: ۱-۷.
- ۵- صدرالمتألهین (ملاصدرا)، محمد، (۱۳۶۶)، شرح اصول کافی، تصحیح: محمد خواجوی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول، ج: ۱-۳.
- ۶- صدرالمتألهین (ملاصدرا)، محمد، (۱۳۶۰)، الشواهد الربوبیه فی المناهج السلوکیه، تصحیح: سید جلال‌الدین آشتیانی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، چاپ دوم.
- ۷- صدرالمتألهین (ملاصدرا)، محمد، (۱۳۵۴)، المبدأ و المعاد، تصحیح: سید جلال‌الدین آشتیانی، تهران: انجمن حکمت و فلسفه.
- ۸- صدرالمتألهین (ملاصدرا)، محمد، (۱۳۶۳)، مفاتیح الغیب، تصحیح: محمد خواجوی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول.
- ۹- صدرالمتألهین (ملاصدرا)، محمد، (۱۳۵۸)، الواردات القلبیه فی معرفه الربوبیه، تحقیق: دکتر احمد شفیعیها، تهران: انجمن حکمت و فلسفه.
- ۱۰- طباطبائی، سیدمحمدحسین، (۱۳۹۷ ق)، المیزان، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ سوم، ج: ۲۰-۱.

نقد و بررسی نظریه عقول و تأثیر آن در فهم صدر از آیات قرآن ۲۱

۱۱- طبرسی، امین الدین ابوعلی الفضل بن الحسن، (۱۳۷۹ق)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ج: ۱-۱۰.

۱۲- العروسی، شیخ عبد علی بن جمعه، (بی تا)، تفسیر نورالثقلین، قم: مطبعه العلمیه، چاپ دوم، ج: ۱-۵.

۱۳- مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۶۶)، تفسیر نمونه، تهران: دارالکتاب الاسلامیه، ج: ۱-۲۷.